

تحلیل خلاف‌واقع در تبیین‌های تاریخی علوم اجتماعی

محمد رضا طالبان (استادیار جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی تهران)

gtaleban@yahoo.com

چکیده

تحلیل خلاف‌واقع یعنی کنکاش در چیزهایی که رخ نداده‌اند ولی می‌توانستند رخ دهند. خلاف‌واقع‌ها، «آزمایش‌های ذهنی» هستند که با انجام آن‌ها، این امکان برای ما فراهم می‌شود تا تاریخ را در ذهن خویش به شکلی نسبتاً متفاوت از آنچه که عملاً وقایع در آن رخ داده‌اند، تکرار و فرضیات موردی را بر اساس شواهد قابل دسترس آزمون نماییم. محققان تاریخ محور در علوم اجتماعی غالباً به دنبال تبیین نتایج خاص در یک یا چند مورد منفرد هستند. در مقاله حاضر تلاش شده است تا به‌طور مستدل نشان داده شود که این نوع تبیین‌های تاریخی معمولاً بر تحلیل خلاف‌واقع ابتناء دارند. به بیان دیگر، نشان داده شده است که اگر بخواهیم به مطالعه علی گذشته یا ارزیابی یک تبیین تاریخی بپردازیم، چاره‌ای جز اقامه استدلال خلاف‌واقع نداریم. در این مقاله، ابتدا، چهار نوع مختلف از علیت، یعنی: شرط لازم و غیرکافی، شرط کافی و غیرلازم، شرط لازم و کافی، و شرط نالازم که در تبیین‌های تاریخی مورد استفاده قرار می‌گیرند، تشریح شده‌اند. سپس، نسبت هر یک از این علل با تحلیل خلاف‌واقع مورد واری قرار گرفته است. در مرحله بعد، نسبت تحلیل خلاف‌واقع با تبیین‌های زنجیره‌ای تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است، تبیین‌هایی که به تسلسل یا توالی‌هایی از عوامل علی بهم پیوسته ارجاع داشته و نتایج تاریخی را از طریق وقایع بهم پیوسته‌ای که در طول زمان برملا می‌شوند، تبیین می‌کنند. در پایان، اهمیت خلاف‌واقع‌ها در آزمون فرضیات علی در مطالعات علوم اجتماعی که ماهیت تاریخی دارند مورد کنکاش قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: تحلیل خلاف‌واقع؛ تبیین تاریخی؛ انواع علیت؛ زنجیره علی؛ آزمون فرضیه در مطالعات تاریخی.

مقدمه

شرطی‌های خلاف‌واقع^۱ در علم و زندگی روزمره کاربردهای فراوانی دارند. شاید متداول‌ترین و ناخوشایندترین خلاف‌واقع‌ها در هر زبانی، عبارتی شبیه به این جمله باشد: «اگر من جای تو بودم، طور دیگری عمل می‌کردم». همچنین، مورخان و جامعه‌شناسان تاریخی غالباً به صورت خلاف‌واقع تحلیل نموده‌اند که «چه اتفاقی در تاریخ به وقوع می‌پیوست اگر فلان حادثه خاص رخ نمی‌داد». به عنوان مثال، تحلیل‌های معتناهی ارایه شده است که بدون ترور ولیعهد اتریش (فردیناند) جنگ جهانی اول، و بدون هیتلر جنگ جهانی دوم رخ نمی‌داد، و بدون گورباچف، جنگ سرد به پایان نمی‌رسید (لوی، ۲۰۰۸: ۶۲۸). همچنان که استدلال شده است که بدون امام خمینی، انقلاب اسلامی ایران رخ نمی‌داد (غنوشی ۱۳۷۲ و حسینی ۱۳۸۱).

باری، خلاف‌واقع‌ها نقشی بزرگ، ولی غالباً مغفول، در تاریخ علوم اجتماعی بازی کرده‌اند. با وجود آنکه بیش از یکصد سال پیش، ماکس وبر در مقاله‌ای با عنوان «امکان عینی و علیت کافی در تبیین تاریخی» (۱۳۸۲/۱۹۰۵) تلاش نمود تا مورخان و جامعه‌شناسان تاریخی را متقاعد سازد تا خلاف‌واقع‌ها را به‌طور صریح‌تر و نظام‌یافته‌تری در مطالعات خویش به‌کار گیرند، امروزه به نظر نمی‌رسد از حیث روش‌شناختی، پیش‌رفت چشمگیری حاصل شده باشد. مقاله وبر معطوف به این مسأله محوری بود که بهترین تبیین علی از وقایع تاریخی چگونه تبیینی است؟ علی‌رغم گام‌های اولیه وبر در فرموله کردن برخی اصول کلی برای واری و معقولیت یا اعتبار چیزی که وی آن را «امکان عینی» نامید، به نظر نمی‌رسد قاطبۀ جامعه‌شناسان تاریخی معاصر حتی این مقدار توجه روش‌شناختی را نیز نشان داده باشند (کایزر و لوی، ۱۹۹۶: ۱۹۰).

از سویی دیگر، شرطی‌های خلاف‌واقع غالباً به‌وسیله مورخان برای واری یا ارزیابی تحلیلی علی از یک مورد خاص به‌کار گرفته می‌شوند. به همین سبب، تعجب ندارد که بسیاری از فیلسوفان هنگامی که در باره فلسفه تاریخ به تأمل می‌پردازند تبیین‌های علی را بر حسب

۱- Counterfactuals conditions

شرطی‌های خلاف‌واقع تحلیل می‌کنند. از این رو، اگر گفته شود که استدلال خلاف‌واقع پیش‌نیازی برای هرگونه تحلیل علی در تاریخ می‌باشد، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. در حقیقت، اگر فرد بخواهد به مطالعه گذشته یا ارزیابی یک تبیین تاریخی بپردازد، به نظر می‌رسد چاره‌ای جز اقامه استدلال خلاف‌واقع نداشته باشد.

همان‌طور که گفته شد، در علوم اجتماعی سنت دیرپایی حداقل با آغازگری ماکس وبر وجود داشته است که «تاریخ» را بر اساس ساختن مدعاهایی به شکل شرطی‌های خلاف‌واقع تبیین کند. برای مثال، ریمون آرون (جامعه‌شناس مشهور)، همانند گالی (مورخ معروف)، صریحاً اظهار نموده است که علیت در تاریخ با شرطی‌های خلاف‌واقع، معین و مشخص می‌شود (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۱۳).

با این همه، برخی مورخان هنگامی که با مسأله اعتبار استنباط‌های علی‌شان مواجه می‌شوند به جای اقامه استدلال خلاف‌واقع، آن را یا نادیده گرفته یا ناوارد می‌دانند. دلیل آن‌ها غالباً این است که وظیفه مورخ شناختن «واقعیت» به نحوی است که رخ داده، نه تصور خیالی از چیزی که رخ نداده است. برای مثال، همان‌طور که (فیرون، ۱۹۹۱: ۱۷۳) آورده است:

تیلور (۱۹۵۴: ۵۱۳) تصریح دارد که یک مورخ هرگز به غور و بررسی در چیزی که رخ نداده است نمی‌پردازد؛ همچنان که پوستان (۱۹۶۹: ۲۲) نیز تأکید دارد که تاریخی که می‌توانست باشد ولی تحقق نیافته است موضوع سودمندی برای بحث نمی‌باشد.

پاره‌ای از مورخان نیز در خصوص مزیت تحلیلی استدلال خلاف‌واقع اظهار تردید نموده و آن را به عنوان «سرگرمی بعد از شام» که ارزش تحلیلی- پژوهشی ندارد در نظر گرفته‌اند. به این ترتیب، این عقیده به تدریج به‌طور وسیعی در میان مورخان اشاعه یافت که خارج کردن شرطی‌هایی که جای واقعی و حقیقی در تاریخ ندارند، از اهم واجبات است (لوی، ۲۰۰۸: ۶۲۸). به همین قیاس، بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی نیز گرایش پیدا نمودند که از بحث صریح یا استفاده کردن از استراتژی تحلیل خلاف‌واقع اجتناب نمایند، شاید به این دلیل که احساس می‌کردند علوم اجتماعی تجربی باید فقط به موردهای واقعی بپردازد (فیرون، ۱۹۹۱: ۱۷۳).

با همه این‌ها، خلاف‌واقعه‌ها در اکثر قریب به اتفاق مطالعات تاریخی ضروری و اجتناب‌پذیر است؛ چون، عوامل علی ذی‌مدخل بسیار زیاد و خیلی بهم وابسته هستند. به همین دلیل، مشکل است که متغیرهای نامربوط را حذف نمود یا آن‌ها را تصادفی ساخت، یا موردی به قدر کافی مشابه با متغیرهای نامربوط پیدا نمود تا یک طرح شبه‌آزمایش^۱ ساخت. اگر موردی کافی وجود می‌داشت یا اگر وسایل دیگری برای تحلیل‌گر وجود می‌داشت تا هر عامل علی را در حالی که سایر عوامل ثابت نگه داشته می‌شد، تغییر می‌داد خلاف‌واقعه‌ها غیرضروری می‌شدند (کایزر و لوی، ۱۹۹۶: ۱۸۷).

به همین دلیل، برای تبیین کلیه حوادث کمیاب یا وقایع نادر تاریخی مثل انقلابات، خلاف‌واقعه‌ها شاید تنها وسیله در جعبه ابزار تحلیلی دانش‌پژوهان علوم اجتماعی باشد. چون، نه تنها تعداد نسبتاً معدودی از انقلابات وجود دارد، بلکه هر انقلابی محصول تعامل‌های چندگانه از عواملی است که در طول یک دوره زمانی طولانی بسط یافته‌اند. با توجه به تعدد عوامل علی و ویژگی‌های منحصر به فرد و یکتای وقایع تاریخی، تبیین‌گران تاریخی در علوم اجتماعی بالضروره - هر چند به‌طور تلویحی - بر خلاف‌واقعه‌ها تکیه نموده‌اند.

از آن طرف، به دلیل آنکه مورخان و دانش‌پژوهان علوم اجتماعی اتکای خویش را بر خلاف‌واقعه‌ها تصریح ننموده‌اند، بحث روش‌شناسانه اندکی وجود دارد در خصوص اینکه چگونه خلاف‌واقعه‌ها در تحقیق تاریخی به‌کار گرفته شده است و چگونه می‌بایست از خلاف‌واقعه‌ها در تحقیقات تاریخی استفاده نمود. به هر حال، فقدان شناخت آگاهانه از نقش خلاف‌واقعه‌ها در تحلیل علی از تاریخ این احتمال را افزایش می‌دهد که محققان به‌طور غیرمناسبی آن‌ها را مورد استفاده قرار دهند یا نتوانند به‌درستی از آن‌ها استفاده نمایند. پس، اگرچه این رویه تحلیلی در تبیین‌های تاریخی بسیار متداول است ولی جایگاه روش‌شناختی و عملی آن چندان روشن نمی‌باشد و ارزش توضیح و تشریح دارد.

۱- Quasi-Experimental Design

هر چند خلاف واقع‌ها به‌طور ضمنی و تلویحی در تمامی استدلال‌های علی وجود دارد، ولی توجه ما در این مقاله بر روی نقش خلاف واقع‌ها در مطالعات موردی یا تبیین تاریخی است. اگر خلاف واقع‌ها پیش‌نیازی برای وارسی یا ارزیابی هرگونه تحلیل علی در این گونه از مطالعات باشد لازم است تأملی بر مبحث علیت در تبیین تاریخی داشته باشیم.

علیت و تبیین تاریخی

وظیفه مورخان، مثل سایر دانشمندان، دوگانه است: توصیف و تبیین. در حقیقت، مورخان متعهدند که اولاً توصیف کنند که در تاریخ چه رخ داده است و ثانیاً، چرایی آن رخداد را تبیین نمایند. تبیین پدیدارها و رویدادها عبارتست از درک و ارائه توضیحی که «چرا» پدیدارها و رویدادها چنان رخ داده‌اند که بدین معنا تبیین‌ها متضمن مفهوم علت‌اند، یا همان‌طور که برخی دانشمندان تصریح نموده‌اند: کلیه تبیین‌های علمی، علی‌اند^۱ (فروند ۱۳۷۲، ۱۰۶ و لیتل ۱۳۷۳، ۵ و روزنبرگ، ۱۳۸۴: ۵۵ و اکاشا، ۱۳۸۷: ۶۳ و بودون، ۱۹۹۸: ۱۷۲ و هدستروم، ۲۰۰۵: ۱۳ و الستر، ۲۰۰۷: ۷). به همین جهت، یکی از اهداف اصلی مطالعات تاریخی نیز عبارت است از مطالعه علل وقایع و حوادث خاص (لوی، ۲۰۰۸: ۶۲۸). از این رو، اگر اظهار شود که تبیین‌های تاریخی درصدد مشخص نمودن علل نتایج در موردهای خاص و منفرد هستند، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. محققان تاریخ محور در علوم اجتماعی نیز غالباً به دنبال تبیین نتایج معینی در یک یا چند مورد خاص هستند. این شیوه از تبیین را می‌توان در حوزه مطالعات تطبیقی - تاریخی در علوم اجتماعی معاصر اعم از جامعه‌شناسی و علوم سیاسی مشاهده نمود (ماهونی و روشه‌مایر، ۲۰۰۳). تا جایی که مروری بر مقالات منتشره در مجلات علمی حوزه سیاست تطبیقی نشان داد که هدف نیمی از این مقالات، تبیین نتایج معینی بوده که در موردهای خاص رخ داده است (ماهونی و تری، ۲۰۰۸).

۱- برخی فیلسوفان و دانشمندان علوم اجتماعی نشان داده‌اند که سایر انواع تبیین در علوم اجتماعی را می‌توان ذیل «تبیین علی» قرار داد (لیتل، ۱۳۷۳ و الستر، ۲۰۰۷: فصل اول).

با وجود آنکه دانشمندان تاریخ محور علوم اجتماعی عموماً به بسط تبیین‌های تاریخی می‌پردازند ولی آن‌ها فاقد معیاری برای تمییز انواع مختلف علل هستند. به عبارت دیگر، هنگامی که محققان تاریخ محور در علوم اجتماعی مدعی می‌شوند که برخی عامل‌ها «علت» یک نتیجه خاص است اولاً، همیشه دقیقاً روشن نیست که مدلول و منظورشان از واژه «علت» چیست و ثانیاً، معلوم نیست که این واژه بر یک معنای واحد دلالت داشته باشد. مروری بر ادبیات مربوط به تبیین‌های تاریخی در علوم اجتماعی حاکی از آن است که مفهوم «علت»، تعدد معنایی دارد و لذا، برای اجتناب از مغالطه در استدلال و رفع ابهام ضروری است انواع آن از یک‌دیگر تفکیک شود.

البته، قبل از مروری بر انواع علل در تبیین‌های تاریخی تذکر این نکته حایز اهمیت است که این نوع تبیین‌ها مغایر با تبیین‌های معمول در علوم اجتماعی هستند که به دنبال برآورد متوسط اثرات متغیرها در درون جمعیت‌های بزرگ از موردها می‌باشند. به بیان دیگر، در علوم اجتماعی تعمیمی (پارادایم کمی) معمولاً «علل» به عنوان متغیرهای مستقلی فهمیده می‌شوند که احتمال وقوع نتایج یا متغیرهای وابسته را به‌طور متوسط افزایش می‌دهند، آن‌ها در حقیقت، «افزون‌کنندگان احتمال»^۱ (گرینگ، ۲۰۰۵) هستند. ادبیات روش‌شناختی وسیعی به‌وجود آمده است که به مسائل و مشکلات آماری مرتبط با این رویکرد از علّیت پرداخته‌اند.^۲ در مقابل، محققان در تبیین‌های تاریخی یا به‌طور کلی در مطالعات تاریخ‌محور علوم اجتماعی گرایش دارند تا علل را به‌عنوان شروط لازم و/یا کافی برای نتایج مورد مطالعه‌شان در نظر بگیرند (ماهونی و گوئرتس، ۲۰۰۶). این مطلب، در کلیه روش‌های اصلی بین‌موردی که با مطالعات موردی یا تبیین تاریخی به‌کار گرفته می‌شوند نیز صدق می‌کند. به عبارت دیگر، در روش‌های تطبیقی کیفی (مثل، روش‌های توافق و اختلاف میل، روش‌های سنخ‌شناسانه، جبر بولی، و تحلیل مجموعه‌های فازی) نیز علّیت بر مبنای ایده شرط لازم و/یا کافی فرموله شده

۱- Probability raisers

۲- برای یک مرور تازه از این ادبیات در علوم اجتماعی رجوع کنید به: برادی ۲۰۰۸.

است (ن. ک. به: رگین، ۱۹۸۷ و ۲۰۰۰، ماهونی، ۱۹۹۹ و المان، ۲۰۰۵ و جورج و بنت، ۲۰۰۵ و گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷).

با وجود آنکه دلیلی وجود ندارد که به طور پیشینی هر یک از سنت‌های متفاوت تحلیل علی را انکار نماییم، مع الوصف، هنگامی که فرد به دنبال تبیین حوادث خاص یا وقایع منفرد است، تقریباً به طور طبیعی به سمت علل لازم و/یا کافی^۱ سوق پیدا می‌کند. در مقابل، هنگامی که فرد به تحلیل الگوهای علی در جمعیت‌های بزرگ می‌پردازد، طبیعتاً علیت را به عنوان عواملی می‌بیند که احتمال وقوع نتایج را به طور متوسط بیشتر می‌سازد. در مقاله حاضر تأکید ما بر پنداشت علیت بر اساس علل لازم و/یا کافی و مشتقات آن‌ها است؛ چون، آن‌ها پیوند تنگاتنگی با تبیین تاریخی، آن طوری که در علوم اجتماعی انجام می‌شود، دارند. در بخش بعدی به توصیف و تشریح چهار نوع از علل می‌پردازیم که می‌توانند در تبیین تاریخی به کار گرفته شوند. آن‌ها عبارتند از: علل لازم؛ علل کافی؛ علل لازم و کافی؛ و علل ناکازم.^۲

علل لازم

شاید از میان انواع علت در تبیین‌های تاریخی در علوم اجتماعی، «علت لازم» متداول‌ترین نوع علت باشد، تا جایی که گوئرتس (۲۰۰۳) فقط ۱۵۰ فرضیه شرط لازم را از حوزه‌های مختلف مطالعات علوم اجتماعی فهرست نموده است. یک علت لازم متضمن این مدعا است که یک نتیجه رخ نخواهد داد اگر آن علت غایب باشد؛ حتی اگر حضور آن، وجود نتیجه را تضمین نسازد. مثال مشهور علت لازم را می‌توان در این مدعای بارینگتون مور (۱۳۶۹: ۱۲) یافت که «فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است»؛ یعنی، یک طبقه بورژوازی قوی شرطی لازم برای دموکراسی است.

۱ در اینجا دو واژه «علت» و «شرط» به طور مترادف به کار گرفته شده‌اند. در حقیقت، «علت لازم و/یا کافی» در علوم اجتماعی همان «شرط لازم و/یا کافی» در منطق است.

۲ اقتباس از: ماهونی و همکاران، ۲۰۰۹.

گرچه کاربرد علل لازم ساده به نظر می‌رسند ولی اشتباهات در کاربرد آن به‌طرز تعجب‌آوری عمومیت دارد. به همین منظور، ادبیات پیچیده روش‌شناختی - هم کمی و هم کیفی - توسط روش‌شناسان علوم اجتماعی برای احراز و واریسی تجربی این نوع از فرضیات ارایه شده است (ر. ک. به: دیون، ۱۹۹۸ و برومولر و گوئرتس، ۲۰۰۰ و برومولر، ۲۰۰۳ و برادی و کولیر، ۲۰۰۴ و گوئرتس، ۲۰۰۶ و رگین، ۱۹۸۷، ۲۰۰۰، ۲۰۰۶).

رویکردهای متفاوتی را می‌توان برای تعریف صوری یک علت لازم به کار برد که هر یک برخی جنبه‌های آن را روشن نموده و تأکیدی بر سایر جنبه‌ها نداشته‌اند. در رویکرد متعارف منطقی، علت لازم بصورت دوشقی در نظر گرفته و این گونه تعریف می‌شود: «اگر علت نباشد، آن‌گاه معلول نیز نخواهد بود». برومولر و گوئرتس (۲۰۰۰) همین تعریف از علت لازم را با استفاده از تئوری احتمالات فرموله نموده‌اند: $P(X=1 | Y=1) = 1$. یعنی، احتمال حضور X (علت) در هنگام حضور Y (معلول) برابر با «یک» خواهد بود. همچنین، می‌توان از جداول توافقی 2×2 به منظور تعریف علت لازم استفاده کرد. وقتی یک علت لازم در کار باشد، خانه‌ای که علت، غایب و معلول، حاضر است باید خالی باشد. علل لازم همچنین با سطح سنجش پیوسته نیز مفهوم‌سازی شده‌اند. برای مثال، هنگامی که یک نمودار دو بُعدی (Y و X) داریم که هر دو متغیر در دامنه بین صفر تا یک استاندارد شده‌اند، اگر X علت لازم Y باشد نقاط داده‌ای باید یک شیب مثلثی شکل پیدا نمایند به طوری که هیچ موردی بالای خط قطری که نمودار را به دو نیم کرده است وجود نداشته باشد (رگین، ۲۰۰۰). تعریف‌های دیگری نیز از علت لازم بر اساس حساب دیفرانسیل و منطق فازی ارائه شده است (ر. ک. به: گوئرتس، ۲۰۰۳؛ رگین، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳).

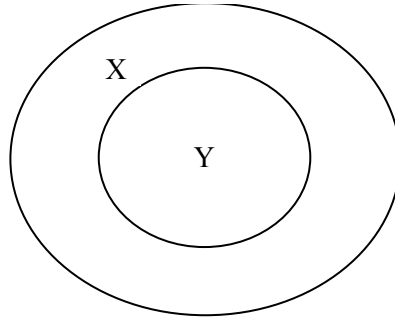
با همه این‌ها، شاید گویاترین شکل تعریف علت لازم استفاده از تئوری مجموعه‌ها باشد. تئوری مجموعه‌ها به ما اجازه می‌دهد که مدعاهای نظری را با نمودارهای ساده‌ون^۱ نمایش

۱- Venn diagrams

| | | |
|-----------|--|----|
| شماره اول | تحلیل خلاف واقع در تبیین‌های تاریخی علوم اجتماعی | ۹۳ |
|-----------|--|----|

دهیم. بر اساس تئوری مجموعه‌ها، یک علت لازم را می‌توان به شرح ذیل تعریف نمود: « X علت لازم Y است اگر Y زیرمجموعه‌ای از X باشد.»

نمودار ۱- مفهوم سازی علت لازم از طریق تئوری مجموعه‌ها



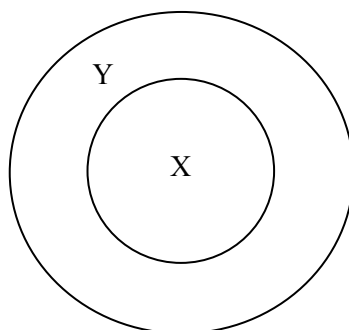
همان طور که نمودار ۱ نشان می‌دهد، هر موردی که عضو مجموعه Y است باید عضوی از مجموعه X نیز باشد. ولی، عضویت موردی در مجموعه X تضمین نمی‌کند که آن مورد همچنین عضوی از مجموعه Y نیز باشد. از این رو، X شرطی لازم و نه کافی برای Y است. به عنوان مثال، اگر محرومیت نسبی، شرط لازم انقلاب باشد متضمن این معناست که در همه انقلابات انجام گرفته (Y) محرومیت نسبی (X) وجود داشته است.

علل کافی

در تبیین‌های تاریخی، امکان‌پذیر می‌باشد که علتی منفرد برای یک نتیجه/ معلول، شرطی کافی - ولی غیرلازم- باشد. علت کافی علتی است که حضورش لاجرم منجر به معلول/پیامد می‌شود، گرچه آن معلول می‌تواند توسط علل دیگر نیز رخ دهد. برای مثال، دانیل گلدهگن (۱۹۹۶) استدلال نمود که یک فرهنگ کینه‌توزانه ضد نژاد سامی کافی بود تا علتی شود برای آلمان‌ها که انگیزشی برای کشتن یهودی‌ها به دست آورند. عوامل علی بدیل، همچون وجود نازی‌ها و هیتلر نیز ممکن است که به نتیجه مشابهی رسیده باشد. در هر حال، ضد نژاد سامی بودن آلمان‌ها فی‌نفسه کافی بود تا بنیانی انگیزشی برای هولوکاست فراهم نماید (ماهونی و همکاران، ۲۰۰۹: ۱۲۱). به همین قیاس، می‌توان به این استدلال اشاره نمود (مشیری، ۱۳۸۴)

که در انقلاب ایران، سیاست‌های مدرنیستی و غرب‌گرایانه رژیم شاه به منظور تغییر نظام ارزشی ایران شرطی کافی برای واکنش تند روحانیت بود. بر اساس رویکرد تئوری مجموعه‌ها، یک علت کافی را می‌توان به شرح زیر تعریف نمود: « X علت کافی Y است اگر X زیرمجموعه‌ای از Y باشد.»

نمودار ۲ - مفهوم سازی علت کافی از طریق تئوری مجموعه‌ها

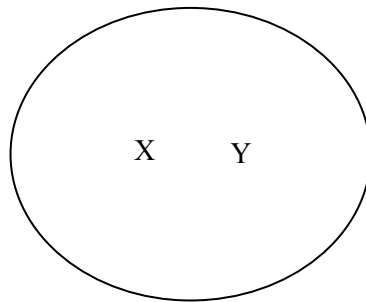


نمودار ۲ رابطه مجموعه‌ای را برای علت کافی نشان می‌دهد. هر موردی که عضو مجموعه X است باید همچنین عضوی از مجموعه Y نیز باشد. با وجود این، یک مورد می‌تواند عضوی از مجموعه Y باشد بدون اینکه در مجموعه X عضو باشد. X برای Y شرطی کافی و غیرلازم می‌باشد.

علل لازم و کافی

علل انفرادی که برای یک پیامد/ نتیجه معین شرط لازم و کافی باشد به ندرت در علوم اجتماعی مطرح شده‌اند. در حقیقت، بسیار مشکل است که نمونه‌هایی از این نوع علل را در ادبیات علوم اجتماعی پیدا نمود. با وجود این، چون این نوع از علل منطقاً امکان‌پذیر می‌باشند ما به آن‌ها اشاره کرده و به شرح ذیل تعریف می‌کنیم: « X علت لازم و کافی Y است اگر مجموعه X برابر با مجموعه Y باشد.»

نمودار ۳ - مفهوم سازی علت لازم و کافی از طریق تئوری مجموعه‌ها



همان طور که نمودار ۳ نشان می‌دهد این ارتباط مجموعه‌ای، یک هم‌پوشی کامل است. هر موردی که عضو یک مجموعه می‌باشد همچنین عضوی از مجموعه دیگر نیز هست. حضور/غیاب یک مورد در یک مجموعه به‌طور کامل حضور/غیابش را در مجموعه دیگر پیش‌بینی می‌کند.

اگرچه علت لازم و کافی منفرد در علوم اجتماعی نادرند یا وجود ندارند؛ با این همه، از سویی، هدف و آرمان اصلی تحلیل علی رسیدن به همین نوع از علیت است^۱، و از سویی دیگر، امکان‌پذیر می‌باشد که ترکیبی از چندین عامل علی شرط لازم و کافی برای یک پیامد نوعی شوند (= علت مرکب لازم و کافی). به عنوان مثال، برخی دانش‌پژوهان پیشرو در حوزه مطالعات انقلاب (گلدفرانک، ۱۹۸۶ و گلدستون، ۱۹۸۶ و گرین، ۱۹۹۰ به نقل از: دفرنزو، ۱۳۷۹: ۲۰) تصریح نموده‌اند که اگر پنج عامل زیر به‌طور هم‌زمان رخ دهند، شرط لازم و کافی برای موفقیت یک جنبش انقلابی شکل می‌گیرد: (۱) سرخوردگی توده‌ای منجر به خیزش‌های مردمی در میان جمعیت شهری یا روستایی، (۲) جنبش‌های سیاسی نخبگان ناراضی، (۳) انگیزه‌های وحدت‌بخش، (۴) یک بحران سیاسی جدی که توانایی‌های اداری و قهری دولت را فلج می‌کند، و (۵) زمینه مساعد جهانی که اجازه شکل‌گیری را می‌دهد یا آن را تحمیل می‌کند.

۱ هامرسلی تصریح دارد که در استقرای تحلیلی، «تئوری» عبارت است از بیان شرط لازم و کافی (۲۰۰۴: ۱۷).

همچنین، جانسون (۱۳۶۳) استدلال نمود که نظام اجتماعی نامتعادل به همراه رکود قدرت و ظهور عوامل شتاب‌زا مجموعاً شرط لازم و کافی انقلاب هستند (صص ۹۷-۹۶).

علل ناکازم (INUS)

هنگامی که محققان تاریخ‌محور علوم اجتماعی از بررسی موردهای منفرد به سمت Nهای کوچک یا متوسط حرکت می‌کنند آنها غالباً رویکرد علل ناکازم به علّیت را اتخاذ می‌کنند. اصطلاح ناکازم متعلق به فیلسوف معاصر «مکی» است که آن را به شرح ذیل تعریف نموده است:

علت ناکازم (INUS) جزء غیرکافی^۱ (I) ولی لازم^۲ (N) از شرطی است که آن شرط خودش، غیرلازم^۳ (U) ولی کافی^۴ (S) برای معلول است. (مکی، ۱۹۸۰: ۶۲)

این نوع عوامل علی را ناکازم می‌نامند، چون هر یک از علل، بطور انفرادی، برای یک نتیجه یا معلول نه لازم هستند و نه کافی؛ بلکه، در درون ترکیبی بزرگ‌تر است که آن ترکیب برای نتیجه یا معلول، «شرطی کافی» (ولی غیرلازم) می‌باشد. به هر حال، اکثر تبیین‌های تاریخی ترکیبی از چندین عامل علی را موجب به وجود آمدن پیامدهای خاص مطرح می‌کنند. هر یک از این عوامل علی به‌طور انفرادی نه شرط لازم‌اند و نه شرط کافی؛ در عوض، آنها جزء لازم از یک ترکیب کلی هستند که این ترکیب کلی برای آن نتیجه، شرط کافی است (= علت مرکب کافی). همان‌طور که گوج اظهار نموده است: «از تبیین‌های تاریخی بیش از این نمی‌توان خواست که شرایطی را نشان دهند زماناً مقدم یا مقارن با حادثه‌ای که باید تبیین شود، به قسمی که این شرایط بر روی هم شرط کافی حدوث حادثه باشند، ولو هر یک به تنهایی شرط لازم نباشند» (گارتنر، ۱۳۷۲: ۳۲۹).

۱- Insufficient

۲- Necessary

۳- Unnecessary

۴- Sufficient

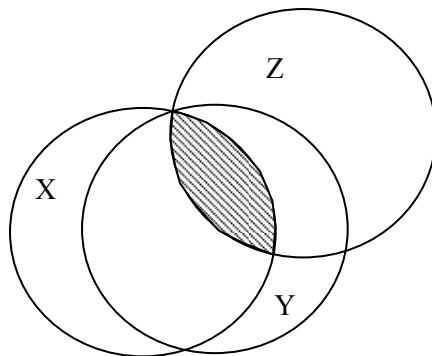
همچنین، این رویکرد مفروض می‌دارد که ممکن است ترکیب‌های متفاوتی از عوامل، هر یک برای آن نتیجه یا معلول، شرط کافی باشند. برای مثال، مور (۱۳۶۹) استدلال نمود که مسیرهای دموکراتیک به نوسازی مستلزم یک طبقه بورژوازی قوی و یک طبقه اشراف زمین‌داری است که یا با آن متحد شده یا به‌طور تاریخی در دوره ضعف به‌سر می‌برد. در این صورت، دو ترکیب است که یک نتیجه را به‌بار می‌آورد: الف) یک طبقه بورژوازی قوی که با نخبگان اشراف زمین‌دار متحد است، یا ب) یک طبقه بورژوازی قوی و یک طبقه اشراف زمین‌دار ضعیف. در حالی که یک طبقه بورژوازی قوی شرطی لازم می‌باشد، اتحاد طبقه اشراف و همچنین اشرافیت ضعیف هیچ‌یک به تنهایی علت لازم نمی‌باشند. با وجود این، هنگامی که آن‌ها با یک طبقه بورژوازی قوی ترکیب شوند هر یک از این دو ترکیب برای وقوع نتیجه، شرط کافی می‌شوند.

علل ناکازم همچنین ستون فقرات کار رگین (۱۹۸۷ و ۲۰۰۰) را در خصوص تحلیل تطبیقی کیفی تشکیل می‌دهد. این نوع علل را می‌توان با معادلات بولی از طریق کاربرد «و» منطقی (به معنای، عطف با نماد ضربدر) و «یا» منطقی (به معنای، فصل با نماد به‌علاوه) نشان داد. برای مثال، استدلال مور را می‌توان به شکل زیر خلاصه نمود: $Y = X(A + B)$

جایی که $Y =$ مسیر دموکراتیک نوسازی؛ $X =$ بورژوازی قوی؛ $A =$ ائتلاف میان بورژوازی و اشراف؛ و $B =$ اشراف زمین‌دار ضعیف است. در این معادله، X علت لازم است، در صورتی که، A و B علل ناکازم هستند.

بر اساس تئوری مجموعه‌ها، علل ناکازم را می‌توان به شرح ذیل تعریف نمود: X علت ناکازم برای Y است اگر مجموعه دارای اشتراک به‌وجود آمده توسط X و یک یا چند عامل علی دیگر، زیرمجموعه‌ای از Y باشد.

نمودار ۴: مفهوم سازی علل ناکازم از طریق تئوری مجموعه‌ها



نمودار ۴ نمایانگر ایده علل ناکازم توسط دیاگرام ون است. در این دیاگرام، هیچکدام از عوامل X و Z شرطی لازم یا شرطی کافی برای Y نیستند. لازم نبودن آن‌ها با این واقعیت نشان داده شده است که موردی می‌تواند عضوی از مجموعه Y شود بدون اینکه عضوی از X یا Z باشد. همچنین، کافی نبودن آن‌ها بر این اساس مشخص می‌شود که برخی موردها وجود دارند که عضو مجموعه X یا Z می‌باشند، ولی عضو Y نیستند. با وجود این، فضایی که مجموعه‌های X و Z با یک‌دیگر هم‌پوشانی پیدا می‌کنند کاملاً در درون مجموعه Y قرار می‌گیرد. این فضای هم‌پوشی، معیاری برای علت کافی در نظریه مجموعه‌ها است. هر موردی که عضو دو مجموعه X و Z است ضرورتاً عضوی از Y نیز می‌باشد. به همین دلیل، X و Z علل ناکازم برای Y هستند.

در مجموع، چون هر یک از این علل چهارگانه (لازم، کافی، لازم و کافی، و ناکازم) می‌توانند در تبیین‌های تاریخی مورد استفاده قرار گیرند، هنگامی که یک محقق اظهار می‌نماید که برخی عوامل یا وقایع خاص، علتی برای نتایجی معین می‌باشند وی باید روشن نماید که آن واقعه یا عامل علی با کدام یک از این چهار نوع علیت مطابقت دارد.

خلاف واقع‌ها و انواع علل

در بدو امر، دو پرسش کلیدی در باره خلاف واقع‌ها مطرح است: معنای آن‌ها چیست؟ و چگونه می‌توان تعیین نمود که درست هستند یا نادرست؟

از حیث منطقی، شرطی‌های خلاف واقع، همان‌طور که از نام‌شان پیداست، شرطی‌هایی هستند که مفادشان حقیقتاً اتفاق نیفتاده‌اند. در حقیقت، یک قضیه خلاف واقع عبارت است از شرطیه‌ای که مقدم آن غیرواقعی و تالی آن حکایت می‌کند که عالم چگونه می‌بود اگر این مقدم، واقعی می‌بود. گزاره خلاف واقع، شکلی از شرطیه التزامی^۱ به صورت کلی: «اگر p آن‌گاه q » است که گزاره p ، به دلیل غیرواقعی بودن مفادش، کاذب می‌باشد و به همین دلیل به آن «خلاف واقع» می‌گویند. در یک چنین گزاره‌ای پرسیده می‌شود که عالم واقع چگونه می‌بود اگر

۱- Subjunctive Conditional

شرط مقدم وجود می‌داشت (لیتل، ۲۰۰۴: ۲۰۶). مثلاً، این مدعای نظری که «سیاست سازش‌ناپذیر امام خمینی (ره) عامل مهمی در وقوع انقلاب اسلامی بود» دلالت بر این شرطی خلاف‌واقع دارد که «اگر امام خمینی (ره) سیاست مماشات را با شاه پی می‌گرفت، آن‌گاه انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد».

از حیث منطقی، شرطی‌های خلاف‌واقع جزو گزاره‌های مرکب محسوب می‌شوند. در منطقی، یکی از رویکردها برای تعیین صدق و کذب یک گزاره مرکب، تعیین شروط صدق اجزایش بر اساس جدول ارزش^۱ است. به گزاره‌های شرطی که صدق و کذب‌شان به وسیله جداول ارزش تعیین شود، «شرطی تابع ارزش»^۲ می‌گویند. وجه مشترک شرطی‌های تابع ارزش آن است که فقط و فقط در یک حالت یعنی، اگر مقدم صادق و تالی کاذب باشد، جمله شرطی، کاذب می‌شود (تیدمن و کھین، ۱۳۸۳: ۷۲) و در تمامی حالات دیگر، جمله شرطی منطقیاً صادق خواهد بود. به همین دلیل، نمی‌توان شرطی‌های خلاف‌واقع را بر اساس منطق شرطی‌های تابع ارزش ارزیابی نمود. چون، همان‌طور که گفته شد، در شرطی‌های تابع ارزش، اگر مقدم کاذب باشد (که در کلیه شرطی‌های خلاف‌واقع همین‌گونه است)، آن شرطی منطقیاً صادق است اعم از آنکه تالی آن کاذب یا صادق باشد. از این رو، گزاره شرطی خلاف‌واقع نمی‌تواند همانند شرطی تابع ارزش مورد واریسی و ارزیابی قرار گیرد. از آنجا که صدق و کذب گزاره‌های شرطی خلاف‌واقع وابسته به صدق و کذب اجزایشان نیست، لذا باید تحلیلی دیگر از شروط صدق و کذب خلاف‌واقع‌ها ارایه شود. حال، سؤال کلیدی این است که چگونه می‌توانیم ارزش صدق را به یک گزاره شرطی خلاف‌واقع اسناد دهیم؟

به نظر می‌رسد، بهترین پاسخ ارایه شده عبارت از توسل به نوع خاصی از روابط یا استدلال علی باشد. در حقیقت، چون گزاره‌های علی - بالآخر در باره حوادث تاریخی -

۱- جدول ارزش برای بازنمایی گزاره‌های منطقی است. این نوع گزاره‌ها از حیث ارزش منطقی یا صادقند یا کاذب؛ به این معنا که نمی‌توانند هر دو ارزش صدق و کذب را با هم داشته باشند (یعنی، هم صادق و هم کاذب) و نه می‌توانند هیچ‌کدام از دو ارزش را نداشته باشند (یعنی، نه صادق و نه کاذب).

۲ Truth - Functional Conditional

دلالت بر خلاف‌واقع‌ها دارند، اعتبار خلاف‌واقع ارتباط پیدا می‌کند با اعتبار گزاره‌ی علی اصلی. این موضوع به‌ویژه، در تبیین‌های تاریخی که اصل را بر علل یا شرایط لازم قرار داده‌اند صدق می‌کند. به عنوان مثال، اگر در تئوری اسکاکپول (۱۹۷۹) هر یک از دو علت مرکب «شورش دهقانی» و «بحران دولت» شرط لازم انقلابات اجتماعی باشند شواهد خلاف‌واقع مربوط به این که انقلابات اجتماعی برخی اوقات در غیاب شورش دهقانی و بحران دولت رخ داده است می‌تواند اعتبار آن تئوری را زیر سوال ببرد. در حقیقت، اگر بدانیم که یک تحلیل علی از وقوع نتیجه‌ی q داریم که صدقش محرز است و در این تحلیل، p شرط لازم برای تحقق نتیجه‌ی q می‌باشد، در آن صورت می‌توانیم حکم کنیم که هر گاه p رخ ندهد q نیز رخ نخواهد داد. دلیل آن، این است که پیوند وثیقی میان استدلال خلاف‌واقع و استدلال علی از نوع شرط لازم وجود دارد. اگر ادعا شود که p علت لازم q است (در شرایط ج^۱) این گزاره دلالت بر آن دارد که «اگر p رخ ندهد (در شرایط ج) آن‌گاه q نیز رخ نخواهد داد». پس یک قضیه‌ی علی به شکل شرط لازم کاملاً بر شرطی خلاف‌واقع انطباق دارد، یا به عبارت دیگر، بیان منطقی شرط لازم به صورت «اگر p (علت) نباشد، آن‌گاه q (معلول) نیز نخواهد بود» مستقیماً حکایت از یک شرطی خلاف‌واقع دارد. به بیان دیگر، گفتن اینکه p شرطی لازم برای q است هم‌زمان به معنای این گزاره‌ی خلاف‌واقع است که بدون p ، q رخ نخواهد داد^۲.

باری، روش‌شناسان کیفی در علوم اجتماعی کلاً مفهوم علیت در موردهای انفرادی را بر حسب شرطی خلاف‌واقع تعریف نموده‌اند: «اگر علت نباشد آن‌گاه معلول نیز نخواهد بود». به بیان دیگر، الف علت ب است چون بدون الف، ب نمی‌تواند رخ دهد. این پنداشت از علیت، به‌ویژه در تبیین تاریخی عمومیت دارد: «اگر ادعا شود که الف علت واقعه‌ی خاص تاریخی ب

۱- البته، ج می‌تواند بر عوامل متعددی در سطوح مختلف تحلیل دلالت داشته باشد.

۲- برخی فیلسوفان (همچون، هیوم و لویس) و روش‌شناسان، واژه «علت» را بر اساس شرط لازم خلاف‌واقع تعریف نموده‌اند: « p علت q است اگر نبود p موجب نبود q شود» (هولند، ۲۰۰۱: ۱۵۵۰، گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۱۰).

می‌باشد به نظر می‌رسد راهی جز این نداشته باشیم که نشان دهیم این شرطی خلاف واقع صحیح است: اگر الف رخ نداده بود واقعاً ب نمی‌توانست رخ دهد» (فیرون، ۱۹۹۶: ۴۰). به همین جهت، در مقایسه علل چهار گانه فوق‌الذکر، شروط لازم به دلیل آنکه مستقیماً بر یک خلاف واقع کلیدی دلالت دارند در علوم اجتماعی تاریخ‌محور از اهمیت زیادی برخوردارند. به عنوان مثال، می‌توان به این گزاره خلاف واقع اشاره نمود: «اگر امام خمینی نبود، انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ رخ نمی‌داد» که نسخه احتمال‌گرایانه آن نیز عبارت است از اینکه «اگر امام خمینی نبود، احتمال وقوع انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ بسیار کم بود». به همین سبب، رویکرد علی شرط لازم یک استراتژی متداول در مطالعات موردی و تبیین حوادث خاص و وقایع منفرد تاریخی شده است. همچنین، ارزیابی صدق و کذب یک استدلال علی از نوع شرط لازم عبارت است از واریسی یک شرطی خلاف واقع. در حقیقت، صدق یک تبیین علی از نوع شرط لازم دقیقاً مستلزم صدق خلاف واقع متناظر با آن است.

البته، مروری بر ادبیات موجود در علوم اجتماعی تاریخ‌محور نشان می‌دهد که از حیث کاربرد زبانی، مدعای خلاف واقع به صورت «q بدون p رخ نمی‌داد» بسیار بیش از جمله «p شرط لازم q است» به چشم می‌خورد (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۱۶). همچنین، در ادبیات علوم اجتماعی معمولاً به‌کارگیری اصطلاحاتی همچون: انبار باروت، روزنه‌های فرصت، پیش شرط‌ها، ملزومات، تسهیل‌کننده، امکان، عوامل شتاب‌زا و امثالهم، همگی بر یک معنای علی یعنی شروط لازم دلالت دارند. در حقیقت، می‌خواهیم این معنا را افاده کنیم که گرچه استفاده از زبان خلاف واقع به‌طور کاملاً مستقیمی ویژگی شرط لازم بودن تبیین را نشان می‌دهد ولی فرد می‌تواند شیوه‌های بدیلی را برای بیان شرایط لازم در علوم اجتماعی پیدا نماید که همگی دلالت ضمنی دارند بر این مدعا که اگر عاملی غایب شود در آن صورت نتیجه، غیرممکن یا حداقل خیلی غیرمحمتمل خواهد شد. برخی از این نوع اصطلاحات که بر شرط لازم دلالت دارند، مثل «تسهیل‌کننده» یا «ملزومات» غالباً توسط ساختارگرایان مورد استفاده قرار گرفته است. ولی، اصطلاح شرط لازم فاقد ابهام موجود در این نوع اصطلاحات است و

همین دقت و صراحت مضمونی آن است که کاربردش را نسبت به سایر واژه‌های مزبور در علوم اجتماعی مرجح می‌سازد.

در مجموع، دلیل اصلی برای اینکه خلاف واقع‌ها موضوعی مهم برای مورخان و محققان تطبیقی تاریخی در علوم اجتماعی باقی مانده‌اند آن است که آن‌ها غالباً مدعاهایی به شکل شرط لازم ارائه می‌دهند. از این حیث، اهمیت خلاف واقع‌ها محصول نوع خاصی از استراتژی تبیینی، یعنی شروط لازم است.

گرچه شروط لازم به همراه خلاف واقع‌های مرتبطشان فراهم آورنده ابزار نظری مهمی برای تبیین نمودن وقایع منفرد است، ولی، عکس آن صحیح نمی‌باشد: کلیه خلاف واقع‌ها بر چهارچوب تبیینی شرط لازم دلالت ندارند. به عبارت دیگر، گرچه کلیه گزاره‌های علی از نوع شرط لازم بر خلاف واقع دلالت دارند، ولی کلیه خلاف واقع‌ها بر وجود شروط لازم دلالت ندارند. به عنوان مثال، جمله صوری «اگر p نبود، باز هم q رخ می‌داد»^۱ اصل را بر یک خلاف واقع بدون شرط لازم می‌گذارد.

از آن طرف، بر خلاف گزاره‌های شرط لازم، گزاره‌های علی از نوع شرط کافی دلالتی بر خلاف واقع‌ها ندارند، چون، بیان منطقی شرط کافی به صورت «اگر p آنگاه q » چیزی در باره نتایج «نبود p » نمی‌گوید. مثلاً، این تعمیم تجربی وسیعاً پذیرفته شده در علوم اجتماعی که «وجود طرف‌ها یا کشورهای دموکراتیک شرطی کافی برای تحقق صلح یا عدم جنگ می‌باشد» بر هیچ خلاف واقعی مبنی بر اینکه چه اتفاقی خواهد افتاد اگر حداقل یکی از دو طرف (کشور) دموکراتیک نباشد، دلالت ندارد. پس، در حالی که شرط لازم به‌طور جدایی‌ناپذیری با خلاف واقع‌ها پیوند دارد، در خصوص شروط کافی این گونه نمی‌باشد. در حقیقت، اگر الف شرط کافی برای ب باشد دلالت بر این ندارد که اگر الف غایب باشد در آن صورت ب رخ نخواهد داد. همچنین، می‌توان تبیینی به شکل شرط کافی داد که از هیچ شرط لازمی برخوردار نباشد و آن موقعی است که پدیده مورد تبیین، فرامعین^۲ باشد. اگر پدیده‌ای

۱- مثلاً، اگر مبارزه کمونیست‌ها با شاه نبود باز هم انقلاب اسلامی در ایران به تحقق می‌پیوست.

۲- Overdetermined

فرامعین باشد، یعنی چندین علل کافی بدیل داشته باشد که هر یک جدا از دیگری بتواند آن را به وجود آورد، در آن صورت نمی‌توانیم به استدلال خلاف واقع اتکاء نماییم. برای مثال، اگر انقلابات جهان سوم، یا نتیجه تجاری شدن شتابان کشاورزی (شرط کافی ۱) و یا محصول وابستگی شدید (شرط کافی ۲) و یا استبداد داخلی (شرط کافی ۳) باشند؛ در آن صورت نمی‌توان به شکل خلاف واقع استدلال نمود که نبود هر یک از این شروط، لزوماً منجر به عدم رخداد انقلاب می‌شود.

همچنین، هنگامی که ترکیب‌های متفاوتی از عوامل می‌توانند هر یک به تنهایی علت کافی وقوع رخدادی مشابه و یکسان باشند (= هم‌غایتی^۱)، استدلال خلاف واقع بسیار مشکل است. هم‌غایتی^۲ در اشکال مختلف اش، مثل علل ناکازم، بدین معناست که برای وقوع یا تکوین حوادث تاریخی - اجتماعی معمولاً چندین مجموعه از شروط کافی وجود دارند. به عبارت دقیق‌تر، یک پیامد معین می‌تواند از چندین ترکیب متفاوت از شروط علی مختلف به وجود آید. این مسأله، ساختن خلاف واقع‌ها را بسیار مشکل می‌سازد، چون غیاب عوامل در یک ترکیب علی، تأثیر ترکیب‌های علی دیگر را منتفی نمی‌سازد. در حقیقت، علل ناکازم مشکلات زیادی برای استدلال خلاف واقع به بار می‌آورند؛ چون، جهان‌های بدیل بی‌شماری در اختیار می‌گذارند که کلیه عوامل مربوطه به جز یکی با یک‌دیگر ترکیب شده‌اند. به بیان دیگر، تحلیل ترکیبی مندرج در رویکرد علل ناکازم در را به روی دامنه وسیعی از احتمالات باز می‌کند که می‌تواند منجر به تعداد غیرقابل کنترل خلاف واقع‌ها شود. به عنوان مثال، گلدستون (۱۹۹۱: ۱۲-۱۰) هشت عنصر از فروپاشی دولت را مشخص و سپس کلیه ترکیب‌های ممکن از آن‌ها را فهرست نمود که نتیجه‌اش ۱۲۸ امکان بود که بسیاری از خانه‌های جدول وی، مضمون تجربی واقعی نداشت. چیزی که این مشکل را در کار گلدستون وخیم‌تر می‌سازد آن است که وی فقط بر بدیل‌های ممکن معلول توجه کرده است نه علل. اگر او کلیه ترکیب‌های ممکن از عناصر علی

۱- Equifinality

۲- نگاه کنید به: جورج و بنت، ۲۰۰۵ و ماهونی و گوئرتس، ۲۰۰۶.

را در نظر می‌گرفت که می‌توانستند این ۱۲۸ پیامد را ببار آورند، تعداد جهان‌های احتمالی بسیار بیش از این می‌شد (کایزر و لوی، ۱۹۹۶: ۱۹۷).

با وجود این، رویکرد ناکازم یا «علیت مرکب و متلاقی»^۱ دلالت بر این معنا دارد که در هر ترکیب علی که برای وقوع معلول شرط کافی محسوب می‌شود اجزای آن ترکیب علی، هر یک شرطی لازم برای آن شرط کافی هستند. در واقع، هنگامی که با یک علت مرکب به عنوان شرط کافی برای یک معلول سروکار داریم؛ هر یک از اجزای آن علت (که طبق تعریف علت ناکازم، شرط لازم برای آن علت مرکب محسوب می‌شوند) اگر نباشند، نتیجه‌اش غیبت آن شرط کافی خواهد بود، چون نمی‌گذارد مجموع علل (شروط لازم) به حد صد درصد (= شرط کافی) برسد و معلول از طریق آن شرط کافی خاص، متحقق گردد؛ البته، با علم به اینکه معلول مذکور هنوز می‌تواند از طریق سایر شروط کافی، متحقق شود. لذا، در رویکرد ناکازم یا «علیت مرکب و متلاقی» استدلال خلاف واقع به طور کلی دلالتی برای حضور و غیاب معلول (که مورد توجه محقق و تحلیل‌گر است) ندارد و فقط در قلمروی هر یک از علل مرکب (که برای یک معلول واحد شرط کافی محسوب می‌شوند) قابل کاربرد می‌باشد.

خلاصه آنکه خلاف واقع‌ها با علل کافی و ناکازم (INUS) بسیار مشکل‌اند در حالی که با علل لازم بسیار راحت‌اند.

خلاف واقع‌ها و زنجیره‌های علی

تبیین‌های تاریخی غالباً به تسلسل یا توالی‌هایی از عوامل علی به هم پیوسته ارجاع دارند، و نتایج یا پیامدها به وسیله وقایع به هم پیوسته‌ای که در طول زمان بر ملا می‌شوند، تبیین می‌گردند. در حقیقت، محققان تاریخی معمولاً پیامدها یا نتایج را تبیین می‌کنند از طریق ردیابی توالی حوادثی که آن‌ها را به بار آورده است (ماهونی و همکاران، ۲۰۰۹: ۱۲۸). به همین قیاس،

۱- لیو (۲۰۰۷: ۹۰) یک تلاقی را به عنوان جریانی چندگانه از علل مستقل که باهم یک نتیجه را به وجود می‌آورند در نظر می‌گیرد. وی جنگ جهانی اول را به عنوان محصولی از تلاقی غیرخطی چندین زنجیره علی می‌نگرد که نتایج پیش‌بینی نشده‌ای را ببار آورد (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۳۸).

بسیاری اوقات از «زنجیره‌ای از حوادث» یاد می‌شود که منجر به برخی حوادث یا نتایج مهم تاریخی می‌شود. مضافاً بر اینکه، تاریخی تلقی کردن یک پدیده (مثل انقلاب ایران) غالباً به معنای آن است که پدیده مزبور محصول عمل یک زنجیره علی است. به بیان دیگر، هر واقعه تاریخی فرآیند یا زنجیره علی ویژه‌ای دارد که از طریق آن، تولید و تبیین می‌شود.

باری، استعاره زنجیره، موضوع تبیین‌های علی چندعاملی را مطرح می‌کند که هر یک از پیوندهای موجود در زنجیره می‌تواند علت آن نتیجه باشد. به‌طور کلی‌تر، استعاره زنجیره به ما اجازه می‌دهد که به مسأله روایت و فرآیند علی بپردازیم. گذشته از این، «تاریخ» به‌صورت سنتی - به‌خصوص در شکل کلاسیک «تاریخ سیاسی» - روایت یا قصه محسوب شده است^۱ که بطور ایده‌آل تبیین نیز می‌کند که چرا و چگونه حوادث تاریخی رخ داده‌اند^۲. حال، مسأله اصلی آن است که استعاره «زنجیره» را چگونه می‌توان بر اساس اصطلاحات شرط لازم و شرط کافی توضیح داد؟

عموماً زنجیره‌های علی به شکل صوری « $A \leftarrow B \leftarrow C$ » بیان می‌شوند. ما می‌توانیم این فلش‌ها را به دو صورت تفسیر نماییم: یکی اینکه بازنمای شرط لازم باشند و دیگری، شرط کافی. همچنین، می‌توانیم ترتیب پیوندها را بر اساس قوت آن‌ها از قوی‌ترین تا ضعیف‌ترین علل، تقسیم نماییم: (۱) شرط لازم و کافی، (۲) شرط کافی، و (۳) شرط لازم. در حقیقت، بسیاری از مجادلات در خصوص اهمیت نسبی عوامل مختلف در تبیین تاریخی مرتبط می‌باشند با انواع مناسباتی که فرد میان پیوندها در یک زنجیره علی پیدا می‌کند.

زنجیره‌های علی شرط لازم

در زنجیره‌ای مشتمل بر شروط لازم اگر هر پیوندی غایب شود در آن صورت، به شکل خلاف واقع، نتیجه یا معلول رخ نخواهد داد. به بیان دیگر، در زنجیره‌های تاریخی حوادث که هر پیوند یک شرط لازم می‌باشد، حذف یک پیوند به منزله گسسته شدن زنجیره و عدم تحقق

۱- «قصه» رابطه بین حوادث و وقایع مختلف تاریخی را از آغاز تا نقطه پایانی نقل می‌کند.

۲- البته، باید اذعان نمود که کلیه توضیحات مورخان از حوادث تاریخی شکل روایتی ندارد.

پيامد است. اگر روايتی تاريخی زنجيره‌ای علی از تکوین واقعه‌ای را توصیف نماید در آن‌صورت ما واجد مجموعه‌ای با تسلسل زمانی از شروط لازم برای واقعه مورد بررسی هستیم. در این خصوص، دو جنبه کلیدی عبارتند از (۱) ماهیت زمانمند تسلسل‌های زنجیره‌ای و (۲) شرط لازم بودن هر یک از پیوندهای زنجیره (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۲۴).

روایت‌پردازی سنتی در تاریخ معمولاً تأکیدش بر تصمیمات کلیدی کارگزاران مختلف در فرآیندی است که در طول زمان منجر به واقعه‌ای خاص شده است. بسیاری از روایت‌های تاریخی دربردارنده عوامل زمینه‌ای و/یا ساختاری به‌عنوان بخشی از تحلیل هستند؛ ولی، تأکید اصلی عمده بر زنجیره‌های علی مبتنی بر تصمیمات نسبتاً خاص کارگزاران فردی است که در پیوند با یک‌دیگر، واقعه تاریخی را به‌بار می‌آورند. به دلیل آنکه روایت‌های تاریخی غالباً در باره کنش‌های افراد مهم و کلیدی از حیث سیاسی و اجتماعی است، جای تعجب ندارد که در تبیین‌های تاریخی خلاف‌واقع‌های مربوط به افراد، بسیار متداول باشد. یک مثال آشکار عبارت است از اهمیت علی گورباچف در تغییرات زنجیره‌ای منجر به پایان جنگ سرد. در حقیقت، برای تبیین پایان جنگ سرد، بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی گورباچف را به‌عنوان یک شرط لازم در زنجیره علی در نظر گرفته‌اند (ن. ک. به: گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷).

نکته مهم دیگر آن است که قوت و ضعف بستگی‌های میان پیوندها در یک زنجیره تاریخی کاملاً با مفهوم «نقاط عطف»^۱ مرتبط است. نقاط عطف، پیوندهای ضعیف در زنجیره علی هستند (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۲۹). همچنین، می‌توان نقاط عطف را تعریف نمود به‌عنوان آن تصمیمات یا حوادثی که به‌طور نسبتاً ساده‌ای می‌شد به مسیر متفاوتی حرکت کند. به همین سبب، «نقاط عطف» پیوندهایی از نوع شرط لازم در زنجیره‌های علی محسوب می‌شوند و بالتبع، بر خلاف‌واقع‌های قوی دلالت دارند.

البته، همواره باید به‌خاطر داشت که زنجیره‌های علی به‌صورت شرط لازم، ناکامل هستند؛ در حالی که شرط کافی این‌گونه نمی‌باشد. دلیل آن، این است که وجود یک شرط لازم پیوند

۱- Turning points

بعدی را ممکن (نه ضروری) می‌سازد و معمولاً عوامل دیگری باید اضافه شوند تا تبیین شود که چرا آن حادثه رخ داده است.

زنجیره‌های علی شرط کافی

به نظر می‌رسد وقتی افراد از فلش‌ها برای بیان علیت استفاده می‌کنند، معنادارترین تفسیر عبارت است از شرط کافی. این بدان خاطر است که یک شرط کافی به‌واقع پیوند بعدی در زنجیره را به‌وجود می‌آورد، چیزی که در خصوص پیوند شرط لازم صدق نمی‌کند. درک این نکته حایز اهمیت به‌سزایی است که در اکثر قریب به اتفاق مطالعات موردی یا تاریخی هدف اصلی عبارت است از تبیین اینکه واقعه‌ای خاص چگونه به‌وجود آمده است؛ یعنی، تعیین شرط کافی برای آن واقعه. به عنوان مثال، ما به واریسی علل انقلاب ایران می‌پردازیم از طریق مشخص نمودن عوامل، حوادث، یا تصمیماتی که به همراه هم برای وقوع این پیامد، کافی بوده‌اند.

نکته دوم آنکه، در زنجیره علی « $A \leftarrow B \leftarrow C$ » وقتی هر پیوندی شرط کافی باشد در آن صورت می‌توان گفت که پیوند میانجی یا واسط (یعنی B) از اهمیت چندانی برخوردار نیست و علت اصلی در تکوین نتیجه (یعنی C)، پیوند اول در زنجیره (یعنی A) است. مثلاً، اگر شلیک گلوله تقی موجب مرگ اصغر شده باشد، علت میانجی مرگ عبارت است از صدمه گلوله به قلب اصغر. با وجود این، چون نشانه گرفتن و ماشه کشیدن اسلحه توسط تقی مستقیماً منجر به مرگ اصغر شده است، می‌توان گفت که علت اصلی مرگ اصغر عبارت است از شلیک گلوله توسط تقی. از این رو، شرط کافی اول بسیار مهم می‌باشد در حالی که دومی از یک چنین اهمیتی برخوردار نمی‌باشد.

حال زنجیره‌ای علی را در نظر بگیرید که حاوی شرط لازم و شرط کافی با هم باشد:

A (لازم) $\leftarrow B$ (لازم) $\leftarrow C$ (کافی) $\leftarrow D$ (کافی) $\leftarrow Y$

بر اساس معیار فوق‌الذکر، قوت پیوند میان « B » با « C » ضعیف می‌باشد؛ چون، « B » شرط لازم و غیرکافی « C » می‌باشد. از این رو، عوامل دیگری نیز باید حاضر شوند تا معلول « C » متحقق

شود. از آن طرف، پیوند میان «B» با «C» نسبت به پیوند میان «C» و «D» ضعیف‌تر می‌باشد. با وجود این، «B» که شرط لازم است نوعاً از اهمیت بیشتری نسبت به شرط کافی «D» برخوردار است.

به عنوان نتیجه، قاعده اصلی آن است که در زنجیره‌های علی شرط لازم کلیه پیوندها از اهمیت یکسانی برخوردارند؛ در صورتی که در زنجیره‌های علی شرط کافی، اولین شرط کافی نوعاً مهم‌ترین پیوند محسوب می‌شود. از این رو، (۱) اهمیت نسبی شروط کافی ابتناء دارد بر اینکه آن شرط کافی کجای یک زنجیره علی قرار گرفته باشد، (۲) شروط لازم در یک زنجیره علی از اهمیت یکسانی برخوردارند، و (۳) شروط کافی که در آغاز زنجیره‌های علی قرار دارند معمولاً از اهمیت بیشتری برخوردارند تا اینکه شروط آغازین، شرط لازم باشند (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۲۷).

خلاف واقع‌ها و آزمون فرضیه

آزمون فرضیه در علوم اجتماعی معمولاً بر اساس تحلیل موردهای واقعی صورت می‌پذیرد. مع الوصف، کاری به همین اهمیت در مطالعات علوم اجتماعی که ماهیت تاریخی دارند عبارت است از تحلیل خلاف واقع. تحلیل خلاف واقع، یا کنکاش در چیزهایی که رخ نداده‌اند ولی می‌توانستند رخ دهند، در حقیقت، «آزمایش‌های ذهنی»^۱ هستند. با انجام دادن این نوع آزمایش‌ها در ذهن، این امکان فراهم می‌شود که فرضیات مختلف را بر اساس شواهد قابل دسترس آزمون نماییم (بنگرید به: فیرون، ۱۹۹۱ و تتلوک و بلکین، ۱۹۹۶ و گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷). از این رو، تحلیل خلاف واقع مطابقت دارد با «منطق تحلیل شبیه‌ترین»^۲: فرد به دنبال پیدا کردن آن خلاف واقعی است که دو مورد را به وجود بیاورد که در تمام جنبه‌های ممکن به جز علت و معلول فرض شده، کاملاً شبیه به هم می‌باشند (گرینگ، ۲۰۰۱: ۲۲۱). تحلیل خلاف واقع یک آزمایش ذهنی است که به ما امکان می‌دهد تا تاریخ را در ذهن خویش به

۱- Thought - Experiments

۲- Logic of most-similar analysis

شکلی نسبتاً متفاوت از آنچه که عملاً وقایع در آن رخ داده‌اند، تکرار کنیم. همچنین، تکنیک خلاف‌واقع به ما امکان می‌دهد برای به‌وجود آوردن موردهای اضافی (ولو، موردهایی فرضی) در جایی که موردها، کمیاب و نادر می‌باشند. در جایی که موردهای واقعی کمیاب و یک نتیجه منفرد مورد نظر می‌باشد در آن صورت فرد مجبور است تا سناریوی «چه اتفاقی می‌افتاد اگر» را برای صورت‌بندی و آزمون فرضیات علیّی اجراء نماید.

توضیح بیشتر آنکه خلاف‌واقع‌ها، مدعاهایی در باره وقایعی هستند که به‌واقع رخ نداده‌اند. این نوع گزاره‌ها نقشی لازم و ضروری - گرچه غالباً به‌صورت تلویحی و خام - در کوشش‌های محققان علوم اجتماعی برای ارزیابی و واری فرضیات در باره علل پدیده‌هایی که مورد بررسی قرار می‌گیرند بازی می‌کنند. به‌ویژه در مطالعات موردی و طرح‌های تحقیق N کوچک، مورخان و محققان تطبیقی - تاریخی به‌صورت مداوم از طریق استناد کردن به موردهای خلاف‌واقع به واری و ارزیابی فرضیات علیّی می‌پردازند. اگر به‌طور کلی روش‌های آزمون فرضیه مبتنی باشند بر مقایسه و تطبیق موردهای واقعی مثل تحلیل رگرسیون یا روش‌های توافق و اختلاف میل و مشتقات آن، چگونه و چطور استراتژی استدلال خلاف‌واقع با آزمون فرضیه ارتباط می‌یابد؟ آیا خلاف‌واقع‌ها وسیله و ابزار عملی برای واری و ارزیابی فرضیات علیّی در علوم اجتماعی هستند یا اینکه آن‌ها از حیث روش‌شناختی، برای این منظور، غیرمعتبر می‌باشند؟

فرض کنید که فرضیه‌ای به‌صورت کلی «الف، علت واقعه ب است» را داشته باشیم. هنگامی که کنترل آزمایشی و تکرار امکان‌پذیر نمی‌باشد تحلیل‌گران می‌توانند تنها بین دو استراتژی برای ارزیابی تجربی این فرضیه دست به انتخاب بزنند. اول، تصور نمایند که الف، غایب بوده است و پرسند آیا در آن مورد خلاف‌واقع، ب می‌بایست رخ می‌داد یا خیر؟ دوم، به جستجوی موردهای واقعی دیگری بپردازند که به مورد تحت مطالعه در کلیه جنبه‌ها به‌جز عامل مورد نظر شبیه باشد و سپس ارتباط میان وقوع الف و ب را در مجموعه‌ای از موردهای واقعی بررسی نمایند. موفقیت در هر دو استراتژی مذکور منجر به حمایت از فرضیه «الف، علت واقعه ب است» می‌شود (فیرون، ۱۹۹۱: ۱۷۲ - ۱۷۱).

شایان ذکر است، هر دو استراتژی روش‌شناسانه مذکور هدفشان حل مشکل مشابهی در آزمون فرضیه در علوم اجتماعی تاریخ‌محور با نام «مشکل درجه آزادی»^۱ است. مشکل مزبور در مطالعات موردی یا تبیین‌های تاریخی بدین معناست که چون تحلیل‌گر با یک مورد و حداقل یک متغیر تبیینی آغاز می‌نماید، «درجه آزادی»^۲ منفی می‌باشد. همان‌طور که به تفصیل استدلال شده است (ر. ک. به: طالبان، ۱۳۸۷) با درجه آزادی منفی هرگز نمی‌توان صدق و کذب فرضیات علی را مشخص نمود. از این رو، تحلیل‌گری که می‌خواهد به واری و ارزیابی یک فرضیه علی یا به واری و ارزیابی اهمیت نسبی علل مختلف پردازد هیچ انتخابی ندارد جز اینکه یا موردهایی را افزایش دهد یا موردهای جدیدی بسازد: چه به صورت یک یا چند مورد خلاف واقع که هرگز وجود واقعی نداشته‌اند و چه به صورت موردهای واقعی. پس، هنگامی که درجات آزادی در جهان واقعی منفی باشد، یک مدعای علی مستلزم استدلال در خصوص موردهای خلاف واقع (یا اضافه نمودن موردهای واقعی) برای احراز یا نشان دادن درستی آن می‌باشد. اگر دقیق‌تر صحبت کنیم، در مطالعاتی که $N = 1$ باشد^۳ استنباط علی غیرممکن است؛ و برای تأیید مدعاهای علی باید از موردهای خلاف واقع استمداد نمود (فیرون، ۱۹۹۱: ۱۸۰).

حمایت برای یک فرضیه علی در استراتژی خلاف واقع برآمده از استدلال در خصوص آن است که چه چیزی می‌توانست رخ دهد که رخ نداده است. اعتماد به این نوع استدلال به دو طریق میسر است: (۱) از طریق توسل به اصول عام، تئوری‌ها، یا تعاقب‌ها و تقارن‌هایی که مستقل و متمایز از فرضیاتی هستند که مورد آزمون قرار گرفته‌اند؛ و (۲) به وسیله جمع کردن اطلاعات و شناخت از واقعیات تاریخی مرتبط با سناریوی خلاف واقع. در حقیقت، در

۱- این مشکل در ادبیات روش‌شناسانه علوم اجتماعی با عناوین دیگری همچون «متغیرهای زیاد و N کوچک» یا «استنباط‌های زیاد با مشاهدات ناکافی» یا «استنباط‌هایی فراتر از دلالت‌های مشاهده شده» یا «مشکل N کوچک» نیز مطرح شده است (ر. ک. به: مارش و استوکر، ۱۳۷۸ و لایرسون، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۴ و کینگ و همکاران، ۱۹۹۴ و گلدتورپ، ۱۹۹۷ و روزه مایر و استفانر، ۱۹۹۷ و لندن، ۲۰۰۰ و کوپچ، ۲۰۰۲ و رگین، ۲۰۰۴).

۲- درجه آزادی عبارتست از تفاضل تعداد متغیرهای تبیینی از تعداد موردها، منهای یک.

۳- منظور از N تعداد موردها در عالم واقع است.

مطالعات موردی از نوع تاریخی، دانش وسیع و عمیق تاریخی محقق برای حمایت از سناریوهای خلاف واقع، لازم و ضروری است.

از طرفی دیگر، در مطالعات موردی تفریدی یا تاریخی، نقش تحلیل خلاف واقع غالباً واری این سوال است که آیا تاریخ می‌توانست جور دیگری از آب درآید، و چگونه جهان‌های بدیل می‌توانستند بسط یابند. این قبیل سناریوهای «چه می‌شد اگر» مشتمل بر پیش‌بینی‌های نسبتاً کوتاه مدت و پیش‌بینی‌های کلان بلندمدت تاریخی است. همچنین، خلاف واقع‌های تفریدی یا تاریخی می‌توانند از رهگذر قضاوت اخلاقی در خصوص رهبران سیاسی با پرسش از اینکه آیا آن‌ها قادر بودند در آن شرایط به نحو متفاوتی عمل کنند یا خیر، نقشی هنجاری نیز بازی کنند (تتلوک و بلکین، ۱۹۹۶: ۸). به عنوان نمونه، شاید نتوان یک رهبر سیاسی را برای یک جنگ پرهزینه سرزنش نماییم اگر یک تحلیل خلاف واقع، شواهد متقاعدکننده‌ای ارائه دهد مبنی بر اینکه اگر هر رهبر دیگری در مصدر قدرت بود باز هم جنگ مشابهی رخ می‌داد. به عنوان مثال، انتقادات زیادی به چمبرلین به خاطر اتخاذ سیاست آرام کردن هیتلر شده است، ولی همه این قضاوت‌های منفی متکی بر این استدلال خلاف واقع هستند که اگر یک رهبر سیاسی دیگر در بریتانیا حاکم می‌شد به نحو متفاوتی عمل می‌کرد و بالتبع، نتایج به مراتب بهتری برای بریتانیا به ارمغان می‌آورد (لوی، ۲۰۰۸: ۶۳۱).

نکته دیگر این است که، استدلال خلاف واقع مبنای هر گونه تلاش برای استنباط یا ارزیابی وزن نسبی علل در مطالعات موردی است که بنا به ماهیت‌شان، واجد درجات آزادی منفی در جهان واقعی هستند. به عنوان مثال، فرض کنید که تحلیل‌گری استدلال نماید که الف و ب علل حادثه ج هستند ولی الف اهمیت بیشتری نسبت به ب دارد. برای حمایت از این مدعا نیاز به دو سناریوی خلاف واقع است. یکی، مورد خلاف واقعی که در آن، الف حاضر و ب غایب است. دومی، خلاف واقعی که در آن، ب حاضر و الف غایب است. سپس، رجوع به اصول کلی و تشریح واقعیات مرتبط برای نشان دادن دادن اینکه ج احتمال خیلی بیشتری دارد که در مورد اول رخ داده باشد تا در مورد دومی.

حاصل سخن آنکه، در مطالعات موردی که $N = 1$ است سناریوهای خلاف واقع باید برای حمایت و تأیید مدعاهای علی و واری و وزن و اهمیت نسبی علل بسط داده شوند. در وضعیتی که $N > 1$ است تحلیل‌گران معمولاً از استراتژی مورد‌های واقعی استفاده می‌کنند. ولی حتی در این صورت نیز خلاف‌واقع‌ها ممکن است برای تصدیق و اثبات درستی استنباط‌ها، لازم و ضروری باشند.

گذشته از موارد فوق‌الذکر، همان طور که پیش‌تر گفته شد، شروط لازم در تبیین علی، به‌ویژه در مطالعات تاریخی و N کوچک، نقشی مرکزی دارند و اصلی‌ترین شیوه برای آزمون فرضیات علی از نوع شرط لازم عبارت است از تحلیل اعتبار خلاف‌واقع مرتبط با آن. به بیان دیگر، صدق یک تبیین علی از نوع شرط لازم دقیقاً مستلزم صدق خلاف‌واقع متناظر با آن است. به عنوان مثال، اگر پذیرفته شده باشد که رهبری امام خمینی (ره) عاملی بوده است که غیابش مانع از انقلاب اسلامی ایران می‌شد در آن صورت، تصدیق نموده‌ایم که رهبری امام خمینی (ره) علت لازمی برای انقلاب ایران بوده است.

نتیجه‌گیری

گزاره‌های علی، غالباً، دلالت تصریحی یا تلویحی بر انواعی از خلاف‌واقع دارند. در حقیقت، هر فرضیه علی واقعی یک فرضیه خلاف‌واقع پیشنهاد می‌دهد؛ و لذا، تحلیل خلاف‌واقع صرفاً ادامه دادن منطق فرضیه علی اولیه تا پایان است (گرینگ، ۲۰۰۱: ۲۲۱). این قضیه با رویکرد احتمال‌گرایانه و آماری به علّیت نیز صدق می‌کند: «الف علت ب است اگر احتمال شرطی وقوع ب با وجود الف، بزرگ‌تر از احتمال شرطی وقوع ب بدون الف باشد». در حقیقت، یک استدلال علی مبنی بر این که مجموعه‌ای خاص از عوامل (= الف) همبستگی قوی با متغیر وابسته (= ب) دارند دلالت بر این معنا دارد که اگر ارزش الف متفاوت می‌بود، نتیجه ب نیز متفاوت می‌شد. به همین سبب، بنا به دیدگاه برخی دانش‌پژوهان، خیلی مشکل است گزاره علی بدون هر گونه استفاده از زبان خلاف‌واقع ساخت (هولند، ۲۰۰۱: ۱۵۵۰). همین

۱- برای بحثی در خصوص رویکردهای آماری به تحلیل خلاف‌واقع رجوع نمایید به: (مورگان و وین‌شیپ، ۲۰۰۷)

پیوند وثیق میان خلاف واقع‌ها و تحلیل علی است که آن‌ها را مرتبط با تحقیقات علوم اجتماعی نموده است. در هر حال، تبیین گران علوم اجتماعی باید موجهیت و معقولیت مدعای خویش را در خصوص آنکه علتی خاص موجب معلولی خاص می‌شود از طریق توسل جستن به استدلال‌های خلاف واقع در باره این که چه اتفاقی می‌افتاد در جهانی فرضی اگر آن علت مفروض ارزش‌های متفاوتی از آنچه که در جهان واقعی داشته است به خود می‌گرفت، نشان دهند (فیرون، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶ و تتلوک و بلکین، ۱۹۹۶).

از سویی دیگر، خلاف واقع‌ها نه تنها استدلالی برای روابط میان متغیرها می‌باشند، بلکه همچنین معطوف به علل این روابط نیز می‌باشند. به عبارت دیگر، خلاف واقع‌ها نه تنها روابط علی را معین می‌سازند بلکه همچنین مشخص کننده مکانیسم‌های علی مسئول آن رابطه نیز هستند. برای مثال، مور (۱۳۶۹) برای تکمیل استدلال علی خویش در خصوص راه‌های غیردموکراتیک ورود به جهان مدرن نیازمند مشخص نمودن مکانیسم‌هایی بود که به وسیله آن‌ها دولت‌های قوی (مؤتلف با اشراف زمین‌دار) مانع مدرنیزاسیون اقتصادی می‌شدند. مطابق با دیدگاه مور، در روسیه و چین کنش‌های یک چنین دولت‌های قوی‌ای فقدان مدرنیزاسیون اقتصادی را به بار آورد (که نتیجه آن، ضعف بورژوازی و دست نخورده ماندن دهقانان بود). در اینجا، خلاف واقع ضمنی عبارت است از اینکه اگر دولت، قوی نبود یا قدرت خویش را بیشتر در جهت سیاست‌های موافق سرمایه‌داری به کار می‌گرفت، احتمالاً مدرنیزاسیون اقتصادی رخ می‌داد و نتیجه‌اش یک انقلاب دموکراتیک به جای یک دیکتاتوری چپ‌گرایانه بود (کایزر و لوی، ۱۹۹۶: ۱۹۲).

از آنجا که خلاف واقع‌ها، بازنمایی‌های ذهنی از بدیل‌های حوادث، کنش‌ها و وضعیت‌ها در گذشته هستند، به نظر می‌رسد اگر بخواهیم به مطالعه گذشته یا تبیین تاریخی پردازیم، استدلال خلاف واقع اجتناب‌ناپذیر باشد. به بیان دیگر، استدلال خلاف واقع پیش‌نیازی برای هرگونه شناخت تبیینی از تاریخ و آزمون فرضیات علی در مطالعات موردی است. در حقیقت، وقتی به تحلیل حوادث خاص و منفرد می‌پردازیم به طور اجتناب‌ناپذیری به سمت رویکرد

خلاف‌واقع به علّیت می‌رویم چون تلاش ما آن است که علل یک واقعه خاص و منفرد(نه وقایع نوعی) را پیدا نماییم.

گذشته از کارکرد آزمونی خلاف‌واقع‌ها در تحلیل‌های علی، واریسی دلالت‌های خلاف‌واقع یک تئوری همچنین می‌تواند برای بسط و پیشرفت تئوری در علوم اجتماعی مفید فایده باشد. در این حالت، هدف تحلیل خلاف‌واقع عبارت از فهم تاریخی نیست، بلکه دنبال کردن دلالت‌های منطقی از یک چارچوب نظری است(تتلوک و بلکین، ۱۹۹۶). هر تئوری کاملی مشخص می‌کند که اگر متغیرهای تبیینی کلیدی مدنظرش ارزش‌های دیگری به خود بگیرند چه نتایجی به بار می‌آید. از این رو، هر چه یک تئوری دلالت‌های خلاف‌واقع آشکارتری داشته باشد، تئوری بهتری است. به بیان دیگر، یک تئوری که نتایج حضور الف و غیاب الف را بیان می‌کند چیز بیشتری از جهان تجربی بما می‌گوید تا یک تئوری که صرفاً بر نتایج حضور الف تأکید می‌کند.

از سویی دیگر، خلاف‌واقع‌ها را می‌توان بر اساس حیثیاتی که از جهان تجربی تغییر می‌دهند، یعنی (۱) ساختارها، (۲) حوادث، و (۳) کنش‌ها یا ویژگی‌های فردی از یک‌دیگر متمایز نمود. اولی می‌تواند شامل چیزهایی همچون جغرافیا، نیروی طبقاتی، و نرخ‌های رشد جمعیت باشد. دومی مثل جنگ‌ها یا کشمکش‌ها می‌باشد؛ و سومی شامل چیزهایی همچون انتخاب‌های خاص گرفته شده توسط حاکمان یا رهبران انقلابی هستند(کایزر و لوی، ۱۹۹۶: ۱۸۷).

همچنین، می‌توان دو نوع خلاف‌واقع را در استدلال‌های علی از یک‌دیگر تمییز داد: خلاف‌واقع‌هایی در درون تئوری و خلاف‌واقع‌هایی خارج از تئوری. خلاف‌واقع‌های درون تئوری متضمن تغییر دادن ذهنی(=خلاف واقعی) یکی از عوامل علی اصلی مطرح شده تئوری است. مثلاً، اسکاکپول اظهار نمود که اگر فرانسه مشارکتی در جنگ استقلال آمریکا نداشت، انقلاب اجتماعی در فرانسه سال ۱۷۸۹ رخ نمی‌داد(۱۹۷۹: ۶۳). خلاف‌واقع‌های خارج از تئوری اشاره دارند بر عواملی که جزئی از استدلال تئوریک نمی‌باشند؛ ولی، در حین توضیحات تاریخی مطرح شده‌اند. به عنوان مثال، اسکاکپول ادعا نمود که اگر لویی شانزدهم از

یک مجلس ملی برخوردار نبود (یا آن مجلس را بهتر اداره می کرد) انقلاب اجتماعی در فرانسه ۱۷۸۹ رخ نمی داد (کایزر و لوی، ۱۹۹۶: ۱۸۹).

نکته دیگر آنکه، اگر رویکرد اصلی یک تحلیل گر در مورد یک مسأله تاریخی کاملاً استقرایی و غیرتئوریک باشد، یا فقط توسط برخی «مفاهیم راهنما»^۱ هدایت شود، تعداد خلاف واقع های ممکن در عمل نامحدود و بی شمار خواهد بود. در حقیقت، در غیاب هر گونه ایده در خصوص اهمیت نسبی ساختارها، حوادث، یا کنش های مختلف، تحلیل گر در مقابل کهکشانی نامتناهی از عوامل مقدم بر حادثه قرار می گیرد که می تواند پیرسد اگر هر یک از آنها متفاوت می شد چه نتیجه ای به بار می آمد. در این حالت، هیچ کس نمی تواند کلیه خلاف واقع های ممکن را احصاء نماید. این، بدان معنی است که در غیاب تئوری مناسب، هیچ قاعده تصمیم گیری روشنی برای انتخاب از میان آن ها وجود ندارد. در حقیقت، شاید یکی از دلایل اصلی برای نبود خلاف واقع های آشکار و تصریح شده در آثار جامعه شناسان تاریخی همین مسأله فقدان تئوری های عام در اکثر آثار تاریخی در جامعه شناسی (کایزر و هچتر، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۸) باشد. تئوری عام توجه تحلیل گر را روی عوامل علی معینی متمرکز می سازد و از ورود سایر عوامل جلوگیری می کند، مضافاً بر اینکه مستلزم شالوده منطقی سخت و دقیقی می باشد. با این وصف، هر چه وضوح و دقت تئوری و ایجاز چارچوب نظری هدایت کننده تحقیق تاریخی بیشتر باشد، تعداد خلاف واقع های مرتبط بالقوه کمتر خواهد بود.

حاصل سخن، تأکید مجدد بر این نکته است که ساخت شرطی های خلاف واقع یک استراتژی تبیینی و آزمونی اصلی در تاریخ و مطالعات موردی است، و در تبیین های تاریخی، به قول وبر، چون برای تعیین روابط علی واقعی معمولاً به ساختن روابط غیرواقعی مبادرت می کنیم (فرونند، ۱۳۶۲: ۸۰) غیرممکن است که بتوان خلاف واقع ها را نادیده گرفت.

فهرست منابع

- آکاشا، سمیر (۱۳۸۷): *فلسفه علم*، هومن پناهنده، فرهنگ معاصر.
- تیدمن، پل و هوارد کپین (۱۳۸۳): *درآمدی نو به منطق: منطق های قیاسی، استقرایی و موجهات*، رضا اکبری، انتشارات دانشگاه امام صادق.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳): *تحول انقلابی*، حمید الیاسی، انتشارات امیرکبیر.
- حسینی، حسین (۱۳۸۱): *رهبری و انقلاب: نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران*، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- روزنبرگ، الکس (۱۳۸۴): *فلسفه علم*، مهدی دشتبزرگی و فاضل اسدی امجد، نشر طه.
- دفرنوزو، جیمز (۱۳۷۹): *انقلاب اسلامی از چشم انداز نظری*، حمیرا مشیرزاده، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- فروند، ژولین (۱۳۶۲): *جامعه شناسی ماکس وبر*، عبدالحسین نیک گهر، نشر نیکان، چاپ اول.
- فروند، ژولین (۱۳۷۲): *نظریه های مربوط به علوم انسانی*، علی محمد کاردان، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- فوران، جان (۱۳۷۵): *نظریه ای در خصوص انقلاب های اجتماعی جهان سوم: مقایسه ای بین ایران، نیکاراگوئه، و السالوادور*، فصلنامه راهبرد، شماره ۹، بهار ۱۳۷۵، صص ۲۵۶-۲۲۵.
- گارتنر، ر. و این (۱۳۷۲): *تبیین تاریخی*، مندرج در کتاب علم شناسی فلسفی، عبدالکریم سروش، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۸۷) *تأملی بر سه مسأله روش شناختی در تحقیقات تطبیقی کلان*، پژوهش نامه علوم انسانی و اجتماعی، شماره اول، نیمه اول ۱۳۸۷، صص ۶۸-۳۹.
- غنوشی، راشد (۱۳۷۲): *حرکت امام خمینی و تجدید حیات اسلام*، هادی خسروشاهی، انتشارات اطلاعات.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳): *تبیین در علوم اجتماعی*، عبدالکریم سروش، صراط.

مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸): *روش و نظریه در علوم سیاسی*، امیرمحمد حاجی یوسفی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مشیری، فرخ (۱۳۸۴): *دولت و انقلاب اجتماعی در ایران*، علی مرشدی‌زاد، نشر قصیده سرا.

مور، بارینگتون (۱۳۶۹): *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، حسین بشیریه، مرکز نشر دانشگاهی.

ویر، ماکس (۱۳۸۲): *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، حسن چاوشیان، نشر مرکز.

Boudon, Raymond (۱۹۹۸): "Social Mechanisms without Black Boxes" in Hedström, Peter and Richard Swedberg (eds.) *Social Mechanisms. An Analytical Approach to Social Theory* (pp.۱۷۲-۲۰۳) Cambridge: Cambridge University Press.

Brady, Henry (۲۰۰۸): "Causation and Explanation in Social Science" In J. M. Box-Steffensmeier, H. Brady, & D. Collier (Eds.), *Oxford handbook of political methodology* (pp. ۲۱۷-۲۷۰), Oxford, UK: Oxford University Press.

Brady, Henry and David Collier (۲۰۰۴): *Rethinking Social Inquiry: Diverse Tools, Shared Standards*. Lanham MD: Rowman and Littlefield

Braumoeller, Bear & Gary Goertz (۲۰۰۰): The Methodology of Necessary Conditions, *American Journal of Political Science*, ۴۴: ۸۴۴-۸۵۸

Braumoeller, Bear (۲۰۰۳): Causal Complexity and the study of politics, *Political Analysis*, ۱۱(۳) ۲۰۹-۲۳۳

Coppedge, Michael (۲۰۰۲): *Theory Building and Hypothesis Testing*, University of Notre Dame.

Dion, Douglas (۱۹۹۸): Evidence and Inference in the Comparative Case Study, *Comparative Politics*, ۳۰: ۱۲۷-۱۴۶

Elman, Colin (۲۰۰۵): Explanatory Typologies in Qualitative Studies of international Politics, *International Organization*, ۵۹ (۲) ۲۹۳-۳۲۶

Elster, John (۲۰۰۷): "Explaining Social Behavior", Cambridge University Press.

- Fearon, James (۱۹۹۱): Counterfactuals and Hypothesis Testing in Political Science, *World Politics*, ۴۳: ۱۶۹-۹۵
- Fearon, James (۱۹۹۶): "Causes and Counterfactuals in social science", In Philip Tetlock & Aaron Belkin (eds.) *Counterfactual Thought Experiments in World Politics*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- George, Alexander and Andrew Bennett (۲۰۰۵): "Case Studies and Theory Development in the Social Sciences", MIT Press
- Gerring, John (۲۰۰۱): "Social Science Methodology: A criterial framework", Cambridge: Cambridge University Press.
- Gerring, John (۲۰۰۵): Causation: A unified framework for the social sciences, *Journal of Theoretical Politics*, ۱۷, ۱۶۳-۱۹۸
- Goertz, Gary, and James Mahoney (۲۰۰۵): Two-level Theories and Fuzzy-set Analysis, *Sociological Methods and Research* ۳۳ : ۴۹۷-۵۳۸
- Goertz, Gary (۲۰۰۳): "Cause, Correlation, and Necessary Conditions" In Gary Goertz & Harvey Starr (Eds.), *Necessary conditions: Theory, methodology, and applications* (pp. ۴۷-۶۴) Lanham, MD: Rowman & Littlefield
- Goertz, Gary (۲۰۰۶): Assessing the Trivialness, Relevance, and Relative Importance of Necessary or Sufficient Conditions in Social Science, *Studies in Comparative International Development*, ۴۱(۲) ۸۸-۱۰۹
- Goertz, Gary & Levy, Jack (Eds.) (۲۰۰۷): "Explaining war and peace: Case studies and necessary condition counterfactuals", London: Routledge
- Goertz, Gary & Harvey Starr (Eds.) (۲۰۰۳): "Necessary Conditions: Theory, Methodology, and Applications", Lanham, MD: Rowman & Littlefield
- Goldthorpe, John (۱۹۹۷): Current Issues in Comparative Macro-Sociology, *Comparative Social Research*, ۱۶ : ۱۲۱-۱۳۲
- Goldstone, Jack (۱۹۹۱): "Revolution and Rebellion in the Early Modern World", Berkeley and Los Angeles: University of California Press

- Hammersley, Martin (۲۰۰۴): "*Analytic Induction*", in Michael S. Lewis-beck and Alan Bryman and Tim Futing Liao (eds.), **The Sage Encyclopedia of Social Science Research Methods**, Volume ۱, pp: ۱۶-۱۸, SAGE Publications, Inc.
- Hedstrom, Peter (۲۰۰۵): "Dissecting the Social: on the Principles of Analytical Sociology", Cambridge: Cambridge University Press
- Holland, paul (۲۰۰۱): Causal Counterfactuals in Social Science Research, in Neil Smelser & Paul Baltes(eds.) "International Encyclopedia of the Social and Behavioral Sciences, Vol. ۳, pp: ۱۵۵۰-۱۵۵۴, Elsevier Science Ltd.
- Kiser, Edgar and Michael Hechter(۱۹۹۱): The Role of General Theory in Comparative-Historical Sociology, *The American Journal of Sociology*, ۹۷ (۱) ۱-۳۰
- Kiser, Edgar and Michael Hechter(۱۹۹۸): The Debate on Historical Sociology, *The American Journal of Sociology*, ۱۰۴ (۳) ۷۸۵-۸۱۶.
- Kiser, Edgar and Margaret Levi(۱۹۹۶): "Using Counterfactuals in Historical Analysis: Theories of Revolution." In Philip Tetlock & Aaron Belkin (eds.) *Counterfactual Thought Experiments in World Politics*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- King, Gary; Robert Keohane, and Sidney Verba (۱۹۹۴): "Designing Social Inquiry: Scientific inference in Qualitative Research", Princeton University Press
- Landman, Todd (۲۰۰۰): "Issues and Methods in Comparative Politics", Routledge, Inc.
- Levy, Jack (۲۰۰۸): Counterfactuals and Case Studies, In J. M. Box-Steffensmeier H. Brady, & D. Collier (Eds.), *Oxford handbook of political methodology* (pp. ۶۲۷-۶۴۴), Oxford, UK: Oxford University Press.
- Lieberson, Stanley(۱۹۹۱): Small N's and Big Conclusions, *Social Forces*, ۷۰: ۳۰۷-۳۲۰
- Lieberson, Stanley (۱۹۹۴): More on the uneasy case for using Mill-type Methods in small-N Comparative Studies, *Social Forces*, ۷۲ : ۱۲۲۵-۱۲۳۷
- Little, Daniel (۲۰۰۴): "*Counterfactual*", in Michael S. Lewis-beck and Alan Bryman and Tim Futing Liao (eds), **The Sage Encyclopedia of Social Science**

- Research Methods**, Volume ۱, pp: ۲۰۶-۲۰۷, SAGE Publications, Inc. Causation", Oxford: Oxford University Press.
- Mahoney, James (۱۹۹۹): Nominal, ordinal, and narrative appraisal in Macrocausal analysis, *American Journal of Sociology*, ۱۰۴ (۴) ۱۱۵۴-۱۱۹۶.
- Mahoney, James & Rueschemeyer, D. (Eds.) (۲۰۰۳): *Comparative historical analysis in the social sciences*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Mahoney, James & Goertz, Gary (۲۰۰۶): A Tale of Two Cultures: Contrasting Quantitative and Qualitative research, *Political Analysis*, ۱۴(۳) ۲۲۷-۲۴۹.
- Mahoney, James & Terrie, P. L. (۲۰۰۸): "Comparative-Historical Analysis in Contemporary Political Science", In J. M. Box-Steffensmeier, H. Brady, & D. Collier (Eds.), *Oxford handbook of political methodology* (pp. ۷۳۷-۷۵۵). Oxford, UK: Oxford University Press.
- Mahoney, James, Erin Kimball, & Kendra L. Koivu (۲۰۰۹): The Logic of Historical Explanation in the Social Sciences, *Comparative Political Studies*, ۴۲ (۱) ۱۱۴-۱۴۶
- Morgan, S. L. & C. Winship (۲۰۰۷): *Counterfactuals and Causal Inference: Methods and Principles for Social Research*, New York: Cambridge University press.
- Ragin, Charles (۱۹۸۷): "The Comparative Method: Moving beyond Qualitative and Quantitative Strategies", Berkeley: University of California Press.
- Ragin, Charles (۲۰۰۰): "Fuzzy-Set Social Science", Chicago: University of Chicago Press.
- Ragin, Charles (۲۰۰۳): "Fuzzy-Set Analysis of Necessary Conditions" in Goertz, Gary & Harvey Starr (eds.) **Necessary Conditions**, pp. ۱۷۹- ۱۹۶ Lanham, MD: Rowman & Littlefield
- Ragin, Charles (۲۰۰۴): *Comparative Method*, in Michael S. Lewis-beck and Alan Bryman and Tim Futing Liao (eds), "**The Sage Encyclopedia of Social Science Research Methods**", Volume ۱, pp: ۱۴۸-۱۵۱, SAGE Publications, Inc.
- Ragin, Charles (۲۰۰۶): Set Relations in Social Research: Evaluating their consistency and coverage, *Political Analysis*, ۱۴(۳), ۲۹۱-۳۱۰.

Rueschemeyer, Dietrich & John Stephens (۱۹۹۷): Comparing Historical Sequences,
Comparative Social Research, ۱۶:۴۳-۵۳

Skocpol, Theda (۱۹۷۹): "States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of
France, Russia, and China", Cambridge University Press

Tetlock, Philip & Aaron Belkin (eds.) (۱۹۹۶): *Counterfactual thought experiments
in world politics: logical, methodological, and psychological perspectives*.
Princeton: Princeton University Press.